



## نظریهٔ سیاسی در تورات و تلمود<sup>‡</sup>

حییم مکابی

پروین شیردل

اشاره

کتاب‌های مقدس از قدیمی‌ترین و قوی‌ترین منابع در نظریه‌پردازی سیاسی است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت هیچ نظریهٔ سیاسی‌ای بدون تفسیر کتاب مقدس، بدین گستردگی و عمق نمی‌رسید. تورات یکی از این کتاب‌های مقدس است که منبع و مرجع نظریه‌های زیادی در زمینهٔ فلسفه، سیاست، اخلاق و انسان‌شناسی بوده است. مقالهٔ حاضر با مطالعهٔ تورات و تلمود، دو متن مقدس دین یهود، درصدد ارائهٔ فهمی مدرن و دموکراتیک از مضمون آن دو است. حییم مکابی دیدگاه‌گراشون ویلر را، که تعبیری تئوکراتیک و غیرسیاسی از تورات و تلمود ارائه می‌کند، مخدوش دانسته و معتقد است که اولاً یهودیت مورد نظر رُبی‌ها، حتی در دورانی که در مصدر قدرت نبود، امید خود به ضرورت و ثمربخشی دولت یهودی را از دست نداد و بنابراین، امر سیاسی مقوله‌ای بیگانه از تعالیم توراتی نیست؛ ثانیاً اگر تورات و تلمود را متضمن نظامی تئوکراتیک بدانیم، چنین نظامی از آن‌رو که همگان را بندهٔ خدا دانسته و بندگی شهروندان در برابر یکدیگر را نفی کرده است، جوهری مشروطه و انسانی دارد. مکابی با استناد به «نظریهٔ سه‌تاج» (ریشه‌ها و شیوه‌های مناسبات بین

<sup>‡</sup> مشخصات کتابشناختی این اثر از این قرار است:

نبی، کاهن و شاه)، نسبت‌های ممکن و مطلوب بین امر الاهی و امر عرفی را توضیح داده، چنین نتیجه می‌گیرد که تفکیک بین مقام سلطنت و مقام کهنات نه ممکن، که ضروری است؛ زیرا در غیاب این تفکیک، فساد ناشی از قدرت، دامن مقدس کهنات را آلوده می‌کند و اینان (کاهنان) را از مرتبه ناصحان صالح به حاکمان فاسد فرود می‌آورد. نویسنده با استناد به متون مقدس (تورات و تلمود) توضیح می‌دهد که تفکیک فوق، اخراج دین و الاهیات از عرصه سیاست نیست، بلکه تمهید نوعی همکاری موثر به منظور اعمال حاکمیت بهتر و بهره‌مندی از دیدگاه مراجع والاتری است که به خاطر دوری از کشاکش‌های سیاسی، افق‌های فراتری را می‌بینند. آنچه در پی می‌آید بیان نظریه سیاسی تورات و تلمود از دید کتاب فلسفه تلمود است.

نظریه‌ای وجود دارد که بر اساس آن، یهودیت مورد نظر ربی‌ها یکسره ضدسیاست و بر تئوکراسی استوار است. این نظر در اصل از آن گرشون ویلر<sup>۱</sup> است که برخی متفکران متأخر صهیونیست نیز بدان اشاره کرده‌اند. بر اساس این نظریه، ربی‌هایی که موضع سیاسی بی‌طرفانه داشته‌اند، سیاست پادشاهی کتاب مقدس را نفی و انکار کرده‌اند. در این موضع سیاسی، قدرت به طور دائم به مرجعیت بیرونی تفویض شده است. پس، از این منظر، بیان رسمی تلمودی که: تنها قانون، قانون پادشاهی حتی با مرجعیت غیریهودی است، پذیرش اجتناب از سیاست و دوری از قدرت و تن دادن به حکومت غیر را از سوی قوم یهود نشان می‌دهد. تنها با ظهور دولت یهودی اسرائیل بود که قوم یهود به باور و نگرشی سیاسی بازگشتند، باوری که از زمان مرگ آخرین پادشاه یهود از بین رفته بود.

اما استدلال من این است که این نظر، تحریف واقعیات است. یهودیت مورد نظر ربی‌ها، حتی در شرایط دوری از قدرت، هرگز امید به دولت کارآمد یهودی و نظام سیاسی مبتنی بر تورات را از دست نداد. در واقع، شکل این دولت، تئوکراسی بود، اما نگرش سیاسی ربی‌ها بخش چشمگیری از واقعیات قدرت و ضرورت وجود نهادهایی عملی را نیز دربرداشت که به حکومت، اجازه تدبیر امور، بدون مشورت مستمر با آموزه‌های ربی‌ها را می‌داد. جوهره این دولت، تقسیم قدرت بین دو مرجع دینی و

1. Weiler, Gershon, *Jewish Theocracy* (Hebrew), Amoved, Tel Avive, 1976.

سکولار با لحاظ کردن آزادی عمل قابل توجهی است که به فراخور نیاز، به تصمیم‌گیری‌های مربوط به مسائل غیردینی داده شده است.

تئوکراسی لزوماً مانع حاکمیت فعال انسانی نیست و حتی ممکن است آن را ترغیب کند. ما می‌دانیم که مفهوم بندگی خدا این معنای ضمنی را نیز دارد که هیچ شهروندی نمی‌تواند بنده شهروند دیگری باشد. مثلاً در روابط بین کارگر و کارفرما وقتی همه، بندگان خداوند باشند، همه با همدیگر برابرند. علاوه بر این، عدم بندگی خداوند در تنش با مفهوم «میثاق» است که بر اساس آن، ارتباط بین اسرائیل و خداوند نوعی توافق و پذیرش است. برآیند این مفهوم که مالک «سرزمین مقدس» خداوند است نه انسان، مخالفت با انباشت املاک در دست افرادی اندک، و حمایت از عملکرد نهادهایی است [شمیطا] و «یوول»<sup>۱</sup> که موجب بازتوزیع منظم املاک می‌شود.

همچنین وقتی گفته می‌شود که خداوند شاه است بدین معناست که حاکمیت بشری حتی اگر عنوان پادشاهی هم داشته باشد، پادشاهی مشروطه است؛ امتیازات او نباید فراتر از امتیازات برادرانش باشد. (تغییه؛ ۲۰:۱۷) آن نوع از سلطنت الهی که در حکومت‌های باستانی بسیار متداول بود، در اسرائیل ناممکن بود، همان‌گونه که استبداد کاریزماتیک از نوع غیرپادشاهی نیز که در دنیای مدرن به رژیم‌های فاشیستی منجر شد، در اسرائیل باستان ناممکن بود.

از سوی دیگر، نیازی به پذیرش این استنتاج ویلر نیست که وجود پادشاهان نظامی موفق در اسرائیل باستان در تضاد با اندیشه تئوکراتیک حکومت موسوی است، (ایده‌ای که تنها در الگوی غیرسیاسی متأخر رومی‌ها پذیرفته شد). راست است که شاهان یهودا و اسرائیل اغلب با انبیا اختلاف داشتند اما این مورد، برخورد بین سیاست‌های عملی شاهان و تئوکراسی، با مرجعیت انبیا نبود، بلکه برخوردی بین جناحی از نظام با جناح دیگر بود و نظام به طور سنجیده و حساب‌شده وجود چنین اختلاف‌هایی را ایجاب می‌کرد. در این جا، نظریه سیاسی تقسیم یا تفکیک قوا، به گونه‌ای که موتسکیو در نظریه دموکراسی مدرن،<sup>۱</sup> شرح و بسط داد، وجود دارد.

برداشتی که ویلر بر پایه آن، برخورد دو جناح مذکور را نه تفکیک قوا، بلکه تقابل آنها می‌داند، بیشتر مدیون الگویی است که قبلاً ماکس وبر و فریدریش نیچه حامی آن بودند.

هر دوی آنان، اسرائیلی اولیه را صحنه سیاسی عرفی تلقی می‌کردند که تحت سلطه حاکمان ستمکاری بود که اجازه دخالت به کاهنان یا انبیا نمی‌دادند. اما بعد از تحمل شکست فاجعه‌بار از بابلی‌ها، کاهنان و انبیا مسلط شدند. آنها، هرچند تحت تأثیر آزدگی، از سیاست این جهانی اجتناب کرده و اخلاقی توأم با صبر و تواضع در پیش گرفتند، احساساتی بسیار کینه‌جویانه در دل داشتند. نیچه این اخلاق و نگرش را همچون اخلاق نافذ و فراگیر مسیحیت می‌دید که به وسیله روح (کینه‌جویانه) یهودیت فاسد شده بود. اما یهودیان به نحوی خودشان را از نتایج روانی اخلاق آنان یعنی فروتنی و آرامش خلاص کردند. نیچه این مسئله را به وسیله این نظریه تبیین می‌کند که یهودیان هرگز آموزه‌های خود را باور نکردند، اما از آنها استفاده می‌کردند تا اخلاقی را در میان دشمنان‌شان رواج دهند که سرانجام نابودشان کند.<sup>۱</sup> این نظریه بی‌منطق، دلیلی بر آمیزه احساس ضدسامیگری در عین تحسین و ستایش یهودیان در تفکر نیچه است.<sup>۲</sup>

در واقع، کتاب مقدس یک تعامل مفید اگرچه گاهی دشوار، بین شاهان، انبیا و کاهنان ترسیم می‌کند و این مناظره سیاسی به صورت نظری در آموزه ربی‌ها تحت عنوان «سه تاج» شکل گرفته است. [آووت میشنا ۴:۱۳ و آووت ربی ناتان الف، فصل ۴۱، ب فصل ۸۴] تاج پادشاهی [پتیر ملوخوا] تاج تورات [کتر تودا] و تاج کهنانت [کتر کیهونا] بر اساس این آموزه، مرجعیت و اقتدار در دولت یهودی به سه هویت سیاسی داده شده است: شاه، نبی و کاهن اعظم. بعد از پایان عصر نبوت و دوره معبد، تاج تورات به ربی‌ها محول شد که در آن زمان، به علت افول پادشاهی و معبد، نقشی بیش از حد، به خود اختصاص داده بودند اما در عصر ربی‌ها نیز نشانی از ضرورت حیاتی تفکیک قوا و نوع دیگری از نظریه سه تاج، حتی در اداره کنیسه و جوامع محلی باقی ماند.

اسلاف ربی‌ها یعنی انبیا و بعدها فریسیان، نقش ناظران قانون را بر عهده داشتند. آنان هرگز شوق قدرت واقعی و عمده در سر نداشتند. آنان هر از چندی به قدرتی نیابتی در نقش مشاوران شاهان دست می‌یافتند، اما معمولاً نقش منتقدان را ایفا می‌کردند، زمانی که شاهان یا کاهنان اعظم از قدرت خویش پا فراتر می‌گذاشتند، انبیا در برابر آنان ایستاده، محکومشان می‌کردند و قانون قدیم تورات را به آنها یادآوری می‌کردند. مثلاً

1. Nietzsche (1980), vol. 6. Pp. 192-3, see also vol.12. p. 532.

2. Maccoby, Hyam, *Nietzsche and the Jews*, Times literary supplement, june25, 1999.

«عزّیای» پادشاه که برای تصاحب مقام کهنانت تلاش می‌کرد، سخت نکوهش شد [وقایع ایام دوم ۲۶: ۱۶-۲۱]. بیماری برص او به همین تخطی از قانون نسبت داده می‌شود. مشابه آن در زمان معبد دوم، فریسیان، حشموئیان<sup>۱</sup> را به خاطر تلفیق پادشاهی و کهنانت اعظمی تقبیح کردند. در حالی که در مورد عزّیا، برخوردی مستقیم بین شاه و کاهنان بود، در این مورد، برخورد بین تاج شاهی و تاج تورات (فریسیان) به عنوان نگاهبان قانون بود. این برخورد در تلمود بابلی [قیدوشین تلمود بابلی ۶۶ الف] به نحو مبهم به عنوان درخواست یک فریسی از پادشاه الکساندر یانیوس نشان داده شده است: تاج شاهی برای تو کافی است، تاج کهنانت را برای نسل هارون باقی بگذار.<sup>۲</sup> اما این امر به صورتی صریح‌تر در عبارت تلمود فلسطین [سوطای تلمود اورشلیم، ۸: ۳] آمده است: یک شخص نباید کاهنان را به عنوان پادشاه، تدهین و مسح کند. ربّی یودان، اهل تودروس و ربی حیّان بن آدا، برای این حکم، براهینی از کتاب مقدس اقامه کرده‌اند. این عبارت، انتقاد از کلّ حکومت پادشاهی حشموئیان است چون این خاندان از نسل کاهنان بودند.<sup>۳</sup>

از میان سه نهاد بزرگ در هم تنیده نظریه سیاسی یهود، در نظر اول، نهادی که کمتر از همه برخوردار از موهبت فرهمندی و جلوه دینی است، پادشاهی است. از شاهان یهودا و اسرائیل که دوره سلطنت آنها در کتاب مقدس عبری توصیف شده، تعداد بسیار اندکی از آنها مورد رضایت هستند و بسیاری از آنها سرزنش شده‌اند: «او در پیشگاه خداوند شر

۱. در سال ۱۴۳ ق.م، سمعان [شیمعون] مکابی از خاندان حشموئانیم با استفاده از منازعات پارت‌ها، سلوکی‌ها، مصری‌ها و رومی‌ها، یهودا را از پادشاه سلوکی جدا و مستقل ساخت. مجمعی از مردم، او را به عنوان سردار و ربّی بزرگ دومین دولت یهود، منصوب کرد، دولتی که تا سال ۷۰ م دوام داشت. مقام ربّی بزرگ در خانواده حشموئنی ارثی شد. در دوره این شاهان ربّی، یهودا به حکومت دینی بازگشت. آنان وسعت فلسطین را به همان وسعت دوره سلیمان رساندند. اثا بر اثر اختلافات داخلی دو فرزند ملکه سالومه الکساندرا هیرکانوس دوم و آریستو بولوس دوم، پومپئوس رومی بر اورشلیم مسلط شد و یهودا، به ایالت مفتوحه روم یعنی سوریه ضمیمه شد. [دورانت، ویل، قیصر و مسیح، از مجموعه تاریخ تمدن: ج ۳، ترجمه حمید عنایت و دیگران، صص ۶۲۳-۶۲۴] - م.

۲. این سند تا اندازه‌ای مغشوش است، زیرا اساس مخالفت فریسیان را این شایعه می‌داند که الکساندر یانیوس از نژاد اصیل کاهن نبود و مفهوم ضمنی این عبارت آن است که اگر صلاحیت کهنانت وی غیرقابل ایراد بود، هیچ انتقادی علیه عمل وی در جمع نقش پادشاهی با نقش کهنانت اقامه نمی‌شد، در حالی که ایراد اصلی دقیقاً این بود که این‌گونه تلفیق نقش‌ها ممنوع شده بود. شاید مقصود اصلی بیان این نکته است که فریسیان به نحوی در صدد ابطال تلفیق غیرقانونی نقش‌ها بودند و این کار را با بی‌اعتبار کردن صلاحیت کهنانت یانیوس انجام دادند. - م.

۳. حشموئیان اولیه خودشان را شاه نمی‌خواندند. اولین کسی که چنین کرد، آریستو بولوس اول، پسر یوحانان هیرکانوس بود. - م.

کرد.» حتی شاهانِ خیلی موفق، همچون آحاب نیز که در اسناد و گزارش‌های هر ملت دیگر همچون قهرمان پرستیده می‌شدند، به عنوان بت‌پرست و جبار محکوم شده‌اند. علاوه بر این، در کتاب مقدس عبری، نهاد پادشاهی، به‌رغم این اذعان که منشأ آن در مشیّت الاهی است، خود آماج انتقادهای تندی است.

زمانی که قوم اسرائیل از سموئیل نبی خواستند که پادشاهی برای آنان تعیین کند، این امر او را آزرده‌خاطر ساخت (سموئیل یک ۸:۶) و علاوه بر این، باعث رنجیده شدن خداوند شد که گفت: آنها مرا نفی کردند تا بر آنان حکومت نکنم. درخواست مردم برای یک پادشاه ریشه در تمایلی پست برای «همانندی با همه ملت‌ها» دارد [۵:۸] با وجود این، خداوند به سموئیل توصیه کرد که با درخواست مردم موافقت کرده، پادشاهی منصوب کند. سموئیل چنین کرد، اما ابتدا آنان را از آنچه که در انتظارشان بود آگاه نمود: «که پادشاه پسران شما را به سربازی خواهد گرفت و املاکتان را مصادره و مالیات سنگینی بر شما تحمیل خواهد کرد و شما در آن روز از دست شاهی که انتخاب کرده‌اید فریاد خواهید نمود و پروردگار ناله‌تان را در آن روز نخواهد شنید.» [۱۸:۸] در حالی که نهاد تاج‌کهنانت به طور جدی ریشه در مشیّت الاهی و وحی در سینا داشت، نهاد تاج‌شاهی، ریشه در زمانی دیرتر و خواست مردم داشت که خدا و پیغمبرش با اکراه با آن موافقت کردند.

اما خود تورات، ضمن مخالفت آشکار با این نگرش ضدپادشاهی، مجوز الاهی آشکاری به نهاد پادشاهی می‌دهد. در تثئیه (۱۷:۱۴-۲۰) خداوند جوازدهنده برپایی پادشاهی به عنوان بخشی از وحی سینا توصیف شده و این بسیار پیش از زمانی است که مردم، تقاضای پادشاه کردند و موضوع آن در سموئیل اول ثبت و ذکر گردیده است. اما حتی در این جا هم پادشاهی به عنوان نهادی بشری نه الاهی، پذیرفته شده است: «زمانی که وارد ارضی می‌شوی که پروردگار تو، خداوند، به تو داده و مالک آن و ساکن در آن می‌شوی و می‌گویی که من نیز مانند همه ملل اطراف، پادشاهی بر خود تعیین خواهم کرد، تو در هر شرایطی پادشاهی را بر خود برخواهی گزید که خدای تو انتخاب کند.» (۱۷:۱۴-۱۵)

در این جا نیز مردم ابتکار عمل را در دست دارند و حتی تقلید از ملت‌های پیرامون نیز به عنوان انگیزه آنان ذکر شده است؛ اما آیه فاقد نکوهش آشکاری است. روشن

است که به رغم تقدم ظاهري سفر تثنيه، دیدگاه آن درباره پادشاهی از نظر زمانی به دوره پس از سموئیل مربوط است؛ زیرا این احساس که سلطنت بشری در مقایسه با تئوکراسی گزینشی فروتر است، به مقدار زیادی در تثنيه تعدیل شده است.

اما برای ربی‌ها، پادشاهی به رغم همه نقاط ضعفش یک ضرورت است و اعطایی خداوند به شمار می‌آید که از آن رضایت کامل دارند. آنان تأکید می‌کنند که فهرست مطالبات سلطنتی سموئیل آن را به عنوان اعمالی ناخوشایند ارایه کرد، مجموعه‌ای از مظالم نیست، بلکه طرحی کلی و چکیده‌ای حساب شده از حقوق و مواهب پادشاه است. بدون این حقوق، از جمله مالیات، سربازی و مصادره، پادشاه نمی‌تواند وظایف خود را به گونه‌ای شایسته انجام دهد. بنابراین، به رغم همه مواردی که ویلر و دیگران نوشته‌اند، موضع سیاسی ربی‌ها نفی واقعگرایانه، اگرچه تأسف آمیز تئوکراسی و حمایت از نهاد سلطنت به عنوان بازوی دنیوی دولت یهود است. با آنکه عصر داوران از یوشع تا سموئیل به دوره تئوکراسی، کمال مطلوب و آرمانی توصیف شده که به وسیله افراد فرهمند و منصوب خداوند اداره می‌شد، باید اعتراف کرد که ماهیت انسان، طالب رژیم سیاسی است که کمتر ماهیت خارق‌العاده و معجزه‌آمیز داشته باشد و در آن تداوم حکومت، به وسیله نوعی جانشینی قانونی تضمین شود.<sup>۱</sup> به پادشاه تذکر داده می‌شود که از قانون تورات اطاعت کند اما این نیز پذیرفته شده است که شاه به لحاظی، بالاتر از قانون است زیرا امانت‌دار حاکمیت در دولت است. بنابراین، سنهدرین<sup>۲</sup> نمی‌تواند شاه را محاکمه کند (میشنا، سنهدرین ۲:۲). او قدرت مشروع بر زندگی هر کدام از اتباعش دارد که از فرمان او سرپیچی یا در برابرش مقاومت کنند یا به او اهانت کنند؛ مثلاً پادشاه داوود در تلمود، در باب کشتن اوریای حیتی مورد دفاع واقع شده و یا حداقل معذور قلمداد می‌شود، تنها بر این اساس که شخص یادشده با رفتار طعنه‌آمیز و

۱. اسحاق آبرونیل [۱۴۳۷-۱۵۰۸] مفسر کتاب مقدس از متفکران عمده و پیشامدرن نظریه سیاسی، پادشاهی را به عنوان نظام سیاسی شرع محکوم می‌کند، اما آن را با توجه به ماهیت شر بشری، امری اجتناب ناپذیر می‌داند. با وجود این، وی به ابعاد مثبت پادشاهی که در نگرش تلمودی قابل تشخیص است، اهمیت بسیار ناچیزی می‌دهد. م

۲. سنهدرین، مرجع شرعی عالی یهود، در دوره معبد دوم بود که به امور داورى و وضع قوانین برای تمام قوم و نیز به تفسیر تورات می‌پرداخت. سنهدرین بزرگ که شامل ۷۱ نفر از علمای آن زمان بود، در اورشلیم قرار داشت و رئیس آن، «ناسی» و «آویت دین» رئیس دیوان مذهبی نامیده می‌شد. سنهدرین کوچک، شامل ۲۳ عضو، در خارج از اورشلیم نیز تشکیل جلسه داده، اغلب به امور جنایی می‌پرداخت. رجوع کنید به: فرهنگ واژه‌های یهود (۱۹۷۷)، ترجمه به اهتمام امیرمنش. اورشلیم. م.



تحقیرکننده‌اش دربارهٔ غیبت شاه از میدان جنگ مرتکب جرم شده است. (سموئیل دوم ۱۱:۱۱؛ نگاه کنید به شبات ۵۶ الف).

من در این جا مخالفت خود را با استوارت. ا. کوهن اعلام می‌کنم که در کتاب خود به نام سه تاج، که مطالعهٔ آن برای محققان نظریهٔ سیاسی ربّی‌ها و کتاب مقدس ضروری است، به واقع‌گرایی ربّی‌ها در موضوعات سیاسی توجهی کافی ندارد. به نظر وی، ربّی‌ها با اعمال قدرت بیش از حد بر جامعهٔ یهودی که به وسیلهٔ آن، وظایف و کارکردهای هر دو نهاد پادشاه و کاهن را به زور از آن خود کرده بودند، تعادل سه تاج را بر هم زده‌اند. بنابراین کوهن، تا حدّ زیادی به رأی و دیدگاه گرشون ویلر نزدیک شده است. البته ویلر آن را بر حسب نوعی تئوکراسی بیان می‌کند که سیاست را نفی می‌کرد. به هر حال، تاکید بر این مسئله مهم است که ربّی‌ها بر این اعتقاد خود باقی ماندند که دولت حاکم یهودی باید در تعادل با هر سه نهاد اساسی‌اش ایفای نقش کند. اگرچه در شرایط دوری یهود از قدرت، یعنی زمانی که ربّی‌ها در غیاب ارض مقدس و معبد، مجبور به استفاده از اختیارات قانونی نامتناسب بودند و کار هر سه نهاد را به تنهایی انجام می‌دادند، این الگو تنها، جنبه نظری داشت و عملاً اجرا نمی‌شد و البته (حتی در این شرایط نیز) حقوق نمایندهٔ قدرت غیرروحانی در ساختار جامعه و کنیسه محفوظ بود.

تردیدی نیست که به نظر ربّی‌ها، پادشاه یک حاکم مستقل است که همهٔ قوای ضروری برای حکومت از جمله حق صدور فرمان‌ها یا قوانین محلی بیرون از حوزهٔ تورات را در اختیار دارد. تنها محدودیتِ قدرت او در امور خارجه است. اگر او بخواهد به یک دولت همسایه اعلان جنگ دهد، مجبور است با دو بازوی دیگر دولت یعنی تاج و تورات [در قالب سنهدرین] تاج کهنات در قالب کاهن اعظم مشورت کند و از آنان اجازه بگیرد. این در مورد «جنگ داوطلبانه» [میلحمت رشوت] بود، مثلاً جنگی که یکی از تکالیف دینی [میلحمت حووا] نباشد و اگر جنگی بر اساس تکلیف، نظیر جنگ تدافعی علیه دشمن تهدیدگر بود، در این مورد شاه می‌توانست بدون مشورت با کسی اعلان جنگ دهد. بنابراین پادشاهی که اندیشهٔ فتح خارجی را تنها برای افزایش وجهه و اعتبار خویش می‌خواست، محدود می‌شد (ر.ک. میشنا. سوطا ۷:۸، میشنا سنهدرین [۴:۲]).

اما به‌رغم این همه قدرت، پادشاه از مرجعیت و اقتدار دینی محروم شده بود. او یک شخصیت دنیوی و غیردینی بود. اگر او نفوذ دینی داشت، به علت ویژگی‌های

شخصیتی اش بود نه مقام و منصبی که اهمیت دینی دارد. مثلاً داوود، نویسنده بخش اعظم مزامیر، و سلیمان، نویسنده کتاب جامعه و غزل غزل‌ها مورد احترام است که همگی آثاری با الهام الهی تلقی می‌شوند، گرچه نه از آن دسته الهامات والایی که بتواند در بخش نویسیم یا انبیای کتاب مقدس بگنجد؛ اما هیچ پادشاهی صرفاً به سبب شاه بودن، الهام الهی یا حتی فرمندی دینی نداشت.

شاه، در مراسم معبد به ندرت نقشی داشت؛ تنها یک بار در طول هفت سال در معبد حاضر می‌شد تا «بخش شاه» یعنی متنی در تثنیه را بخواند که خطوط کلی وظایف سلطنتی او را ترسیم می‌کرد، از جمله آیه امتیاز او نباید بیش از برادران خویش باشد.

در هیچ نظام سیاسی دیگری در دنیای باستان، شاه بدین صورت از موقعیت و نفوذ دینی محروم نمی‌شد. پادشاه بابلی، حمورابی، در ارتباطی مداوم با خدایان بود تا برنامه قوانین را که اساس جامعه را تشکیل می‌داد، بر او املا کنند. وی هم‌تراز موسی بود. در مصر، فرعون همچون خدایی پرستیده می‌شد. الکساندر جولیس سزار و آگوستوس هم خداگونه تکریم می‌شدند و در مراسم دینی کوه المپ، نقشی مانند کاهن اعظم ایفا می‌کردند. در امپراتوری روم ابراز وفاداری به امپراتور به شکل پرستش وی به عنوان خدا بود. تنها یهودیان بودند که از تکریم شاهان به سبب بیزاری ویژه خویش از پرستش انسان‌گریزان بودند.

بنابراین، نظریه سه تاج، صرفاً از جنس نظریه قانونی و سیاسی نیست، اگرچه قطعاً آن نیز هست. این امر هم‌چنین، تیسینی ژرف از یک تکاپوی دینی، یعنی طرد و منع بت پرستی از حیات اجتماعی و سیاسی است. هدف، جدا کردن قدرت از پرستش، برای تفهیم کامل این درس است که کسب قدرت، شخص را ابراسان نمی‌کند. پادشاه نه تنها نباید پرستیده شود، بلکه او از ایفای وظیفه به عنوان یک کاهن که به موجب آن نشانه‌ای از احترام توأم با ترس کسب می‌کند، محروم است. او باید به طور جدی و سرسخت دنیوی و مادی باشد.

با این حال، پادشاه در یهودیت سرانجام رنگ و بویی دینی از نوع بسیار مهم آن به خود گرفت که با کلمه «ماشیح» مرتبط است. معنی این کلمه مسح شده یا تدهین شده است و ریشه در مراسم تاجگذاری شاه در نسل داودی دارد که سر او با معجون ویژه‌ای از روغن‌ها که نگهداری آن برای همین هدف بود، تدهین می‌شد. هر شاهی که

بدین ترتیب تدهین می‌شد، لقب ماشیح<sup>۱</sup> می‌گرفت.

در مصائب سده نخست پیش از میلاد و سده نخست میلادی به دلیل این باور که یک منجی از نسل داود پادشاه، برای قوم اسرائیل خواهد آمد، لقب مسیحا، جلوه خاصی پیدا کرد. او اشغالگران بیگانه را خواهد راند و پادشاهی را بر پا خواهد کرد. همچنین پیشگویی‌های آخرالزمانی از اشعیا و زکریا به این چهره شاهانه مورد نظر افزوده شد. او به گونه‌ای انتظار می‌رفت که آمدن او نه فقط برای قوم یهود بلکه برای کل جهان مهم است، زیرا او روشی تازه از زندگی نوع بشر را بنا خواهد کرد که در آن جنگ و فقر و بی‌عدالتی برچیده خواهد شد. این همان ملکوت الاهی بود که از سوی عیسی یکی از مدعیان ناکام «مسیحایی» در قرن اول اعلام شد.

عیسی ادعا می‌کرد که پادشاه یهودیان یا مسیح آنهاست. پیروان اولیه او در کلیسای اورشلیم او را به همین عنوان می‌شناختند: او همان کسی است که سلطنت اسرائیل را دوباره برپا خواهد کرد (اعمال رسولان ۱: ۶). او بدان دلیل مصلوب شد که ادعای است پادشاهی یهود داشت و این همان اتهامی رومی‌ها (*aitia*) که بر صلیب عیسی نوشته شد. پادشاهی یهود را برانداخته بودند و هر شخصی که نیت برپایی دوباره آن را در سر می‌پروراند، یاغی علیه روم محسوب می‌شد. اما با گذشت زمان، در کلیسای مسیحیان غیریهودی، پرستش عیسی به عنوان خدا شروع شد. عنوان سلطنتی او، ماشیح تبدیل که به کلمه یونانی مسیح دولت (*christ*) شد، نامی الاهی شد. هزار سال پس از افول تاریخ یهودی، پادشاهی الاهی ادیان باستانی که یهودیان علیه آن طغیان کرده بودند، یک‌بار دیگر ظاهر شد. نظریه سه تاج که به وسیله آن پادشاه به عنوان یک انسان فانی و معمولی مهار می‌شد، دگرگون گردید. البته عیسی، همین که به عنوان خدا پرستیده شد، به ایفای نقش به عنوان پادشاه زمینی و دنیوی پایان داد؛ هرچند برخی ویژگی‌های شاهانه به خصوص در ارتباط با آخرالزمان را حفظ کرد: زمانی که انتظار می‌رفت که بر تخت بنشیند و پادشاهان یا مجازات‌های نوع بشر را تعیین کند. (هزاره‌گرایان<sup>۲</sup> حتی انتظار دارند که وی ارتشی را علیه نیروهای ضد مسیح هدایت و رهبری کند.) اما به طور کلی به نظر

۱. شاهانی که از تبار داوود نبودند، از این مراسم تاجگذاری برخوردار نمی‌شدند و عنوان «مسیح» نمی‌گرفتند، این امر موجب نامشروع بودن پادشاهی آنان نمی‌شد زیرا از نسل داوود بودن برای پادشاهی عنصر بنیادین نیست. به هر حال، عنوان ماشیح تماماً اختصاص به شاه داوودی ندارد، چون عنوان مشابهی نیز توسط کاهن اعظم بوجود آمد که مراسم شروع کار وی نیز شامل رسم تدهین و مسح بود. م.

۲. Millenarians: معتقدان به دوره هزارساله سلطنت عیسی مسیح (ع). م.

می‌رسد که وی صحنه زمینی را ترک کرد. فرمانروایی بر مؤمنان، عملاً بین امپراتور و پاپ تقسیم شد و نظریه دو شمشیر، معادل کاتولیکی آموزه سه تاج یهودیان شد (روحانیت و تعلیم، برخلاف جدایی آنها در یهودیت در قالب دو شخص کاهن اعظم و نبی، در شخصیت پاپ یکی می‌شوند).

گفته شده است که تحولات یهودیت، زمینه را برای توسعه در مسیحیت فراهم کرد تا به وسیله آن مسیحای شاه، شخصیتی الهی شد. وجود برخی از چهره‌ها در نوشته‌های سوداییگرافی،<sup>۱</sup> شاهد آن دانسته می‌شود که یهودیان در سده پیش از عیسی در جستجوی شخصیتی فراطبیعی بودند تا برای آنان رهایی به ارمغان بیاورد، اما درخور توجه است که شخصیت مورد نظر آنان جلوه ملکوتی داشت نه بشری و شاهانه؛ در حالی که در ذکر ویژگی‌های عیسی مسیح روشن است که وی کلاً شخصیتی انسانی دارد و این موضوع با سنت یهودی در باب پادشاهی بشری مطابق است و جنبه ملکوتی ندارد. اگرچه انتظار می‌رفت که موجودات فراطبیعی از ماشیح، حمایت کنند. او خود هرگز به عنوان موجود فراطبیعی تلقی نمی‌شد (خود عیسی نیز، طبق روایتی در یک مورد گفته است که او قادر به کمک خواستن از فرشتگان فراطبیعی است. (متی ۲۶: ۵۳)).

اما حقیقت این است که شخصیت ماشیح آینده، فراتر از هر توصیفی که به تعداد زیادی از شاهان یهودا نیز به عنوان اسلاف او نسبت داده شده بود، جلوه رمانتیکی پیدا کرد. او نه تنها صرفاً یک پادشاه بلکه پادشاه منجی تلقی شد، گرچه اصطلاح «منجی» آن‌گونه که در مسیحیت اخیر هست، متضمن معنی رهایی از فلاکت و نفرین ابدی نبود، اما الگوی قهرمانان و دلاوران همانند گیدعون تلقی شد که اسرائیل را در گذشته از دست جباران خارجی «نجات» داده بود. یهودیان عقیده داشتند که مسیح آینده نیز از جاذبه‌ای برخوردار است که به سلسله داوودی تعلق دارد، سلسله بسیار محبوبی که تداعی‌کننده پرشکوه‌ترین روزهای اسرائیل است. در تاریخ کشورهای انگلیسی‌زبان، اشتیاق ژاکوبیت‌ها<sup>۲</sup> به ظهور خاندان استوارتس، تشابه زیادی با امیدهای مسیحایی یهودیان دارد. شاید این عقیده احساسی اسطوره‌ای انگلیسی‌زبان‌ها را، اعتقاد به ظهور

۱. Pseudepigrapha: نوشته‌های دینی یهودی مربوط به قرن دوم ق. م. تا ۲ م. که همچون کتاب‌های آپوکریفی

از پذیرفته شدن در مجموعه رسمی کتاب مقدس یهودی بازمانده‌اند. - م.

۲. Jacobite: به طرفداران سلطنت جیمز دوم و خانواده استوارت پس از انقلاب سال ۱۶۸۸ انگلیس اطلاق می‌شود. - م. Stuart اشاره به خانواده‌ای است که در اسکاتلند از سال ۱۳۷۱ تا ۱۶۰۳ میلادی و در انگلیس و اسکاتلند از سال ۱۶۰۳ تا ۱۷۱۴ میلادی حکومت کردند. - م.

«شاه آرتور» بهتر نشان می‌دهد. آنها معتقدند که شاه آرتور در زمانی که گرفتاری‌ها اوج می‌گیرد، ظهور می‌کند؛ هرچند مسیح، داوود دوباره زنده شده تلقی نمی‌شود، بلکه خلف داوود است.

بنابراین، نهاد سلطنت به‌رغم آن‌که در منابع یهودی آشکارا کم‌اهمیت شمرده شد تا از هرگونه مرجعیت دینی محروم باشد، احساسات الهام‌بخش همچون وفاداری و عشق را القا می‌کرد. این امر در نیایش‌نامه‌ها و آیین‌های عبادت که به وسیله ربی‌ها تدوین شده، به خوبی تبیین شده است؛ برای نمونه، برکات هیجده‌گانه شموئه‌عسره.<sup>۱</sup> با وجود این، ارتباط آخرالزمان با احیای سلطنت داودی، اعتقاد راسخ جزمی و عملی در یهودیت مورد نظر ربی‌ها نبود، مثلاً یک ربی معتبر و مورد احترام به کلی این امر را انکار کرد که مسیح داودی خواهد آمد. او ربی هیلل (نه هیلل بزرگ، بلکه از نوادگان او) بود که اعلام کرد که مسیح نخواهد آمد؛ زیرا او قبلاً در شخص پادشاه حزقیا که همه پیشگویی‌های مربوط به ماشیح در کتاب مقدس عبری به او اشاره دارند، آمده بود (سنهدرین ۹۹ الف). این رأی متهورانه به هیچ وجه بدعت شمرده نمی‌شود، چون اصلاً اصل جزمی درباره مسیح که برای یهودیان الزامی باشد وجود ندارد. به نظر می‌رسد که ربی هیلل در حالی که پیشگویی‌های مبنی بر توصیف دوره صلح و آسایش و عدالت در آینده را باور می‌کند، بر این اندیشه نیست که این امر مستلزم یک ماشیح انسانی و جسمانی و شاهانه باشد. به نظر وی، اندک پیشگویی‌هایی که به این‌گونه شخصیت اشاره دارند، مربوط به عصر فرمانروایی پادشاه نیک، حزقیاست که دوره حکومتش، تمهیدی برای بشارت‌های بزرگی است که در آخرالزمان خواهد آمد.

بنابه شواهدی، ربی هیلل در انکار وجوب یک مسیح جسمانی و شاهانه تنها نبوده است. یوسفوس روایت می‌کند که مناحم، رهبر زلوت‌ها،<sup>۲</sup> در طول دوره جنگ یهودیان

۱. Shemoneh Esreh: دعایی که بازتاب آمل و آرزوهای یهود است و از هیجده برکت تشکیل شده که هر کدام به موضوعی پرداخته و هنوز پایه اصلی مراسم کیسه‌هاست. ر.ک: اشتاین‌سالتر، ادین (۱۳۸۳)، سیری در تلمود، ترجمه باقر طالبی دارابی، قم، ۱۳۸۳، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ص ۱۵۶. - م.

۲. زلوت‌ها، یکی از فرقه‌های مخالف حاکمیت روم بر یهودیان بودند که همواره در شورش و طغیان به سر می‌بردند. رهبر آنان، یهودای جلیلی، زمانی که رومیان، درصدد سرشماری قوم یهود برآمدند، علیه رومیان قیام کرد و شورش وی توسط واروس رومی سرکوب شد. آنان معتقد بودند که تسلیم به سلطه رومیان برخلاف ایمان به مشیت الاهی است و باید در برابر آنان، با شمشیر قیام کرد تا مسیح. هنگام ظهور، پادشاه خیر به مبارزان بدهد. ناس، جان بی (۱۳۷۳)، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی‌اصغر حکمت، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی، ص ۵۵۳. - م.

علیه رم، به دست پیروان خودش کشته شد، چون در تلاش بود تا القاب سلطنتی به عنوان ماشیح بر خود بگیرد. اعضای این جناح خاص از زلوت‌ها، ضدسلطنت بوده و قویاً به پادشاهی خداوند معتقد بودند و نمی‌خواستند هیچ پادشاه زمینی بپذیرند. آنها دوره مشهور به «عصر مسیحایی» را دوره جمهوری، شبیه عصر داوران کتاب مقدس تلقی می‌کردند. بی‌شک آنان از روایت کتاب مقدس در مورد گیدعون الهام می‌گرفتند که بعد از فعالیت به عنوان منجی، مقام شهریاری را که به او پیشنهاد می‌شد، رد کرد (داوران ۲۳:۸).

بنابراین، نوعی چندگانگی درباره نهاد سلطنت در منابع وجود دارد. از یک سو سلطنت، کانون شور و احساسات ملی‌گرایانه عمیق بود که حتی در مسیحیت به بازگشت به صورتی باستانی از بت‌پرستی تغییر ماهیت داد، و از سوی دیگر همواره نوعی بدگمانی و محافظه‌کاری وجود داشت که به واسطه آن سلطنت در محدودیت نگهداری می‌شد. درباره تاج کهنان نیز قیود و ملاحظاتی در کار بود. اگرچه هارون برادر موسی، به عنوان اولین کاهن اعظم، مورد احترام بود، شهرت وی با نقش او در واقعه گوساله طلایی خدشه‌دار شده بود. به طور کلی، نقش او تحت الشعاع برادرش، یعنی نقطه اوج تاج تورات بود. پس انتظار نمی‌رفت که هیچ کاهن اعظمی یک رهبر الهام‌بخش باشد، بلکه او نقشی حاکی از وظیفه‌شناسی به عنوان ناظر شعائر معبد را ایفا می‌کرد. در زمان ربی‌ها، حتی انتظار نمی‌رفت که او به عنوان یک آموزگار انجام وظیفه کند و بالاتر از آن قطعاً نمی‌توانست به عنوان کسی که احکام و دستوراتی در موضوعات دینی یا اخلاقی صادر می‌کند، کار کند. اما در خود تورات عباراتی یافت می‌شود که ظاهراً طبقه کاهنان، آموزگاران و راهنمایان مردم‌اند. مثلاً متن زیر اختیارات و وظایف وسیعی را به کاهنان به عنوان معلمان و داوران داده است:

پیش کاهنان از بنی لوی، پیش حاکم آن زمان حاضر شده، استفسار نما و ایشان فتوای حکم را به تو بیان خواهند کرد و موافق فتوای آنان عمل‌نمای که از جایگاهی که خداوند برمی‌گزیند به تو بیان می‌کنند. دقت کرده، هرچه را که به تو تعلیم می‌دهند، به جای آر» (تثنیه، ۱۷:۹-۱۰).

اما حتی در این متن، کاهنان به موازات شخصیت غیرکاهنتی «داور» نامیده شده‌اند، به این دلیل که کاهنان نقش هیأت مشورتی داشتند نه مرجعیت صریح. چنین مرجعیت

خاصی حتی به کاهن اعظم نیز داده نشده است. تنها حوزه‌ای که به نظر می‌رسد که در آنجا تورات، چنین مرجعیت خاصی به کاهنان داده، موضوع خلوص و پاکی شعایر است. به مردم هشدار داده شده که اطاعتی منحصر به فرد از احکام کاهنان داشته باشند: «از بیماری جذام بر حذر و نیک هوشیار باش که موافق آنچه کاهنان بنی‌لاوی شما را تعلیم می‌دهند و به روشی که ایشان را امر فرموده‌ام رفتار نمایی. (تثنیه ۲۴: ۸) اما حتی در همین جا موسی به عنوان گوینده، متذکر شود که تعالیم کاهنان از او، یعنی نبی، سرچشمه می‌گیرد (انگونه که من به آنان امر کردم). در زمان‌های بعدی، وقتی ربی‌ها خودشان را وارثان موسی، نه هارون، مطرح کردند، کاهنان همچنین در صورت مشاهده آلودگی و فساد، نقش دینی خود را در قالب تذکر دادن ایفا می‌کردند، اما آنان تنها زیر نظر ربی‌ها عمل می‌کردند و قدرت صدور حکم در موضوعی نداشتند.

آیا این بدان معناست که بین زمان مربوط به کتاب مقدس و زمان مربوط به ربی‌ها نوعی جابه‌جایی قدرت شکل گرفته بود؟ آیا همان‌گونه که کوهن می‌گوید، قدرت صدور حکم و تعلیم از کاهنان به ربی‌ها، یعنی از تاج کهنات به تاج تورات منتقل شده بود؟ بی‌شک برخی جابه‌جایی‌های این چنینی اتفاق افتاد، اما باید از تحریف یا اغراق در میزان اهمیت آن برحذر بود.

به طور کلی، قبیله لوی از جمله گروه هارونی قبیله یعنی کاهنان، وظیفه تعلیم مردم را بر عهده داشتند؛ همان‌گونه که در این آیه تصریح شده: آنها باید ای یعقوب، احکام تو و ای اسرائیل، قانون و شریعت تو را بیاموزند (تثنیه ۳۳: ۱۰). اما این امر بیانگر ارتقای این قبیله به موقعیت طبقه معلم با حقوق انحصاری تعلیم نیست. در تورات دلایل و شواهد زیادی هست که گسترش نقش تعلیم در سراسر جامعه اسرائیل بدون توجه به وابستگی قبیله‌ای، موقعیتی آرمانی به شمار می‌آید. برای نمونه، آیه زیر به همه اسرائیلیان خطاب می‌کند: «و تو باید به جد تمام، آنها را به فرزندانت تعلیم دهی و به وقت نشستن در خانه و رفتن در راه و وقت خواب و بیداری در باب آنها گفتگو نمایی (تثنیه ۶: ۷).

بنابراین تورات، از یک سو، لوی‌ها را آموزگاران قوم معرفی می‌کند و از سوی دیگر، این نقش را با حمایت از برنامه تعلیم و فراگیری در سطح ملی، تضعیف می‌نماید. این دوگانگی که در قرون بعدی نیز ادامه یافت، به کامیابی ربی‌ها به عنوان رهبران غیرکاهن انجامید که تقریباً نقش لوی‌ها در تعلیم را از بین می‌برد.

در این جا به موضوع مهم اجتماعی و سیاسی اشاره می‌کنیم که همان جایگاه توارث در اداره و هدایت امور بشری است. هر دو تاج شاهی و تاج کهنات در اختیار نیابت موروثی است. اساس پادشاهی، هر جا که وجود داشته، از پدر به پسر رسیده است. اساس کهنات، اگر نه در جای دیگر حداقل در یهودیت، وابستگی آن به تباری خاص (یا اگر لوی‌ها را هم مانند هارونیان یا کاهنان در شمار کهنات بدانیم) از قبیله‌ای خاص است.<sup>۱</sup>

زمانی که نقش خاصی برای جامعه ضروری باشد، تکیه بر افراد حتی با داشتن شرایط مورد نیاز از قبیل در دسترس بودن یا داوطلبی برای این کار، مخاطره‌آمیز و غیرقابل پیش‌بینی است. روش قابل اطمینان‌تر، انتخاب خانواده‌های مشخصی است که خود را وقف این نقش کنند، فرزندان این خانواده به گونه‌ای پرورش می‌یابند که آیندهٔ خویش را در نقشی که از آنان خواسته می‌شود، تجسم کنند و نیز هرگونه استعداد و توانایی که خانواده دارد، در بسیاری موارد به صورت ارثی به آنان می‌رسد و در تطابق با خصایص خانوادگی پرورش می‌یابند. بنابراین، خانواده‌های مشخصی نظیر، کندی‌ها در آمریکا، را می‌بینیم که نسل اندر نسل سیاستمدار تحویل داده‌اند یا خاندان‌هایی از دانشمندان نظیر هاکسلی‌ها، و یا از نویسندگان و هنرمندان را داریم. نقطه ضعف الگوی دودمانی این است که استعدادها را می‌زاید و مناصب کلیدی را به دست افراد متوسط یا بی‌کفایت می‌سپارد. الگوی موروثی باید رویه‌هایی به کار گیرد تا به واسطهٔ آن، استعدادها شکوفا شوند. اما حتی در یک جامعهٔ باز و آزاد هم، الگوی موروثی به شکل مبهم وجود دارد. ویژگی فرهنگ یهود، پیچیدگی ساختار اجتماعی است. قوم یهود، خود تجسم این پیچیدگی است. یهودیان عقیده دارند که به عنوان قومی برگزیده، رسالتی دینی دارند که انجام این رسالت، مستلزم سواد و مطالعه است. به همین منظور، یهودیان از طریق آمیزه‌ای از مناسبات موروثی و نیز پذیرش نوکیشان، زمینهٔ مناسب را فراهم آورده‌اند. به همین دلیل، یهودیان جوان اعم از یهودیان اصیل و یهودیان نوآیین می‌کوشند در عرصهٔ علم ممتاز شوند، درست مانند سایر افرادی که در عرصهٔ ورزش یا نظامی‌گری فعالیت می‌کنند. جامعهٔ یهودی در درون خویش، گروه موروثی لوی‌ها را به عنوان الگوهای متعالی از این‌گونه خصایل برگزیده است اما غیرلوی‌ها به طور متوالی

۱. کهنات یا به نسل شخص خاصی وابستگی دارد، همانند هارونیان که از نسل هارون‌اند یا به قبیله‌ای خاص مانند قبیلهٔ لویان. - م.



در طبقه آموزگاری به کارگماشته شدند، تا جایی که سرانجام لوی‌ها نقش انحصاری خود را از دست دادند (اگرچه تا به امروز شمار زیادی از ربی‌ها از نسل لوی‌ها هستند).

نتیجه این امر، شکاف وسیعی بین نقش نیروی غیبی کهانت (که به لوی‌ها و به خصوص هارونی‌ها تفویض شده) و نقش تعلیم بوده است. اما این امر به ندرت به عنوان تقابل بین تاج کهانت [کتر کهون] و تاج تورات [کتر تورا] توصیف شده است. چنین تقابلی که در آن تاج تورات بر تاج کهانت غالب باشد، بسیار نادر است، همان‌گونه که استوارت کوهن تمایل به اظهار آن دارد؛ زیرا در حالی که مورد اخیر (کهانت) از آغاز به گروهی موروثی و مشخص واگذار شده، مورد بعدی از آغاز به کل قوم واگذار شده بود، هرچند لوی‌ها در این مسئولیت تقدم ویژه‌ای داشتند. ربی‌ها که سرانجام تاج تورات را تصاحب کردند، گروه مشخصی نبودند که با وراثت متمایز شوند، بلکه ذاتاً افرادی غیر از کاهنان بودند که از میان پایگاه مردم عادی برخاسته و صرفاً با خصایل شخصی‌شان متمایز می‌شدند. ویژگی غیرموروثی تورات، اصلی مربوط به ربی‌هاست: «قرائت شریعت، میراثی برای تو نیست.» (آوت میشنا آوت 21:2 در برابر این سؤال که چرا داشتن پسرانی عالم برای علما غیر معمول است، پاسخ داده شده: «ناگفته نشود تورات، میراث است» (نداریم، ۸۱ الف). ظاهراً منظور این است که خداوند، خود مداخله می‌کند تا مانع شکل‌گیری یک طبقه موروثی توسط علما شود. آموزگاران تورات، نباید ساختار طبقاتی کهانت یا شاهی را سرمشق قرار دهند. اغلب پیش می‌آید که فرزندان علما، راه پدرشان را ادامه داده و خود عالم دینی می‌شوند و نمونه این قبیل موارد در روایات تلمودی بسیار است. اما این موارد، بیشتر برای تحقیر آمده است نه تمجید.<sup>۱</sup>

همان‌طور که سرانجام معلوم شد، (هرچند این مسئله از ابتدا هم مسلم بود) آموزگاران، تقریباً به‌طور کامل از کاهنان فاصله گرفتند. البته چیزی مانع نمی‌شد که کاهن، ربی نیز باشد، به شرطی که دوره مورد نیاز تعالیم مربوط به ربی‌ها را گذرانده باشد؛ مثلاً، در میشنا بسیاری از ربی‌ها ذکر شده‌اند که در واقع کاهن بوده‌اند. اما این موضوع، به آنان به عنوان ربی، اعتبار و مرجعیت فوق‌العاده‌ای نمی‌بخشید، (به استثنای کسانی که مراسم عبادی معبد را آن‌گاه که پا برجا بود، اجرا می‌کردند و در مورد جزئیات آیین و تشریفات در معبد شواهد و اطلاعاتی ارائه می‌دادند که به رأی آنان توجه خاصی می‌شد).

۱. این عبارات، اوضاع و شرایط را در جنبش فریسیان [بعدها ربی‌ها] توصیف می‌کند، اما در جنبش صدوقی، مرجعیت تعلیمی کاهنان به‌طور مداوم مورد تأکید قرار می‌گرفت. در طومار بحرالامیت که تحقیقات اخیر آن را مربوط به صدوقیان می‌داند، مرجعیت تعلیمی کاهنان به شیوه‌ای مبالغه‌آمیز مورد تأکید قرار گرفته است.

تفکیک بین وظایف کاهن و ربی یکی از ویژگی‌هایی است که یهودیت را به شدت از مسیحیت متمایز می‌سازد. کشیش مسیحی در عین حال آموزگار نیز هست. او به واسطه روحانیت خویش، شعائر مقدس را اجرا و اداره می‌کند؛ شعاعیری که در هر کلیسا هست، اما وی همچنین وعظ و تعلیم را نیز بر عهده دارد. روحانی اعظم یعنی پاپ، در رأس تعلیم و نظام قانونگذاری است. در یهودیت، کاهن شعاعیر مقدس را در معبد اورشلیم، تنها مکان مجاز برای انجام شعاعیر، اجرا می‌کند. پس از ویرانی معبد، وی فقط وظایفی جزئی و ناچیز در کنیسه عهده‌دار شد: تقدیس و برکت دادن و داشتن این حق که قبل از همه برای تلاوت قانون تورات دعوت شود. کاهن اعظم، شغلی که پس از ویرانی معبد در سال ۷۰ میلادی خاتمه یافت، برخلاف پاپ، وظیفه تقنینی یا تعلیمی نداشت. این امر کمتر درک شده است که مواجهه عیسی با کاهن اعظم، در واقع مواجهه با مرجعیت دینی عالی یهود نبوده بلکه مواجهه با یک مقام اجرایی بوده که در آن دوره عملاً منصوب زیرا رومی‌ها، یا یک خائن و حتی یک سنت‌شکن و بدعت‌گزار بوده است [این شخص، معمولاً وابسته به فرقه صدوقی<sup>۱</sup> بود].

چهره قیافا، کاهن یهودی،<sup>۲</sup> می‌تواند به عنوان نمادی برای نقض تاریخی و جدی اصل سه تاج یا به عبارت دیگر ارتقای کهنات اعظم به قدرت سیاسی تلقی شود. این مسئله در طول دوره مربوط به کتاب مقدس رخ نداد و نتیجه فقدان قدرت حاکمیت قوم اسرائیل و فرمانبری آنان از حاکم خارجی بود. اسکندر کبیر همین که فلسطین را تسخیر کرد، کاهن اعظم وقت را به عنوان نایب خود در امور یهودیان منصوب کرد. این روش یک قاعده استعماری مطلوب بود. هرچند نمایندگی اسکندر، مقامی افتخاری بود، اما این رویه به نفع اسکندر بود، زیرا نماینده‌اش، بدون این که تشریفات و تجهیزات سیاسی نظامی داشته باشد، به طور اقتدارآمیزی در بین مردم نفوذ داشت. نفوذ وی گویای معنای دیگری هم بود و آن این که برای اولین بار کهنات، مزه قدرت چشید و اقتدار این جهانی خود را به حد اعلی رساند. کهنات، در واقع، کانون قدرت سراسری (بر یهود و غیریهود) نبود، بلکه نیروی پلیسی بین خود یهودیان بود که نفوذی داخلی در حمایت از افراد یا تنبیه و تأدیب آنان داشت. این رویه فساد را در پی داشت و در نتیجه این فساد، مردم علیه

۱. صدوقیان برخلاف فریسیان، با نفوذ خارجی‌ها رومیان و یونانیان مخالفتی نداشتند. - م.

۲. Caiaphas: کاهن یهودی که اولین جلسه محاکمه عیسی (ع) را برگزار و برای وی درخواست مرگ کرد. - م.

اخلاف سلوکی اسکندر و نمایندگان روحانی آنان طغیان کردند.<sup>۱</sup>

این شورش، به قدرت‌یابی سلسله سلطنتی حشمونیان انجامید که باز از نظر زمینه‌های قانونی، محل ایراد بود؛ زیرا حشمونیان کاهن بودند. اما اعمال نقش آنان به عنوان حاکم، به واسطه کهنات آنان نبود. بنابراین نمی‌توان آنها را به انحراف از قانون قدیم که به وسیله آن، کهنات به معنای دقیق کلمه از قدرت سیاسی تفکیک شده بود، متهم کرد. به همین دلیل فریسیان از شاه حشموتی الکساندر یانیوس نخواستند که کهنات اعظم را بپذیرد، بلکه خواستند که تنها، پادشاه باشد.

حشمونیان جای خود را به فرمانروایی هرود، پادشاهی مقتدر و ظالم دادند که ظاهراً حاکمی مستقل بود، اما در واقع به عنوان شاهزاده مشاور روم عمل می‌کرد. وی کهنات اعظم را یاور قدرت خویش تلقی کرد و آن را به عنوان نیروی پلیسی سازش‌پذیر و قابل انعطاف به کار گرفت. در واقع، او سیاستی را تداوم بخشید که به وسیله یونانی‌ها ایجاد شده بود و بعدها توسط رومیان به کار گرفته شد تا از نهاد کهنات اعظم به عنوان ابزار سیاسی بهره‌گیرند. قایفا، گماشته روم، وارث چنین سیاستی بود.

بنابراین، ملاحظه می‌کنیم که سیر تاریخ یهودیت، به حد کافی این اصل قدیمی یهودی را که کهنات نباید سیاسی شود توجیه می‌کند. اما آیا تاج تورات هیچ‌گاه درصدد تصاحب تاج پادشاهی بود؟

درواقع، از بعضی جهات درگیر شدن در سیاست، حق قانونی تاج تورات از زمان قدیم بود. انبیا که در برابر غارت‌های شاه و طبقات بالای اجتماعی، از قانون شریعت حمایت می‌کردند، درگیر سیاست شده و در واقع این را تکلیف اصلی خویش می‌دانستند. علاوه بر این، انبیا حتی در امور بین‌المللی نیز توصیه‌هایی می‌کردند. اما آنان مشاور منتقد باقی ماندند و هرگز شغلی بر عهده نگرفتند. میزان علقه‌های سیاسی آنان همین بود.

مشابه همین امر، فریسیان نیز به عنوان وارثان انبیا منتقد قدرت بودند، اما بهره‌ای از آن نداشتند. زمانی که مشورت‌های آنان واجد ارزش زیادی بوده و از آن پیروی می‌شد، تا حدودی ترسیم خط تمایز بین آنها و انبیای مقتدر دشوار بود.

۱. با وجود این، دوره حکومت کاهنی به وسیله الکساندر بنیان نهاده شد، کسی که باعث پیدایش دسته‌ای شد که صادقانه به اعتبار خدادادی اعتقاد داشتند. این سیر فکری در کتاب جامعه بن سیرا بازناتب یافته که مقام تاج تورات را به کاهن اعظم اعطا می‌کند. قوت این دیدگاه به وسیله نمایندگانی تبیین شد که همراه هیأتی در سال ۶۳ ق.م پمپئی رومی را واداشتند تا تصمیم دهد که ملت یهود تحت حاکمیت شاه نخواهد بود، زیرا این رسم کشور است که از کاهنان خدا اطاعت کند. (بوسیفوس. عصر طلایی یهودیان، ۱۴، ص ۴۱).

مثلاً شاید گفته شود که در دوره‌های فرمانروایی ملکه سالومه الکساندرا، دوره حشمونیان (۶۷-۷۶ ق.م)، فریسیان دارای قدرت بودند، زیرا ملکه هرکاری را با مشورت آنان انجام می‌داد. اما در حالی که فریسیان، قدرت پشت پرده تاج و تخت بودند، هرگز تمایل نداشتند که یکی از نمایندگان آنان بر آن تخت بنشینند. آموزه تفکیک قوا این امر را ناممکن می‌ساخت.

اما در دوره‌ای خاص حتی تاج تورات ظاهراً به پذیرفتن تاج شاهی نزدیک شد و آن زمانی بود که رهبر سنهدرین، عملاً عنوان «ناسی» یا رئیس داشت و حتی ادعا می‌کرد که از تبار داوود پادشاه است. آیا این مسئله نقض آموزه سه تاج بود؛ در این صورت، چرا هیچ صدای اعتراضی از سوی ربی‌ها علیه آن برنخاست؟ البته این در دوره‌ای بود که در میان یهودیان قدرت حاکمه وجود نداشت. رومی‌ها دنبال مرکزی برای مرجعیت می‌گشتند که از طریق آن بتوانند شکل محدودی از خودگردانی را به یهودیان تفویض کنند و تنها، ربی‌ها را برای این کار مناسب تشخیص دادند.

پادشاهی یهودیان، به عنوان کانون شورشی بسیار خطرناک نابود شده بود. مقام کاهن اعظم، در غیبت معبد، دیگر وجود نداشت. بنابراین، دستیابی بزرگ قوم [ناسی] به شکلی از قدرت، نتیجه اوضاع و احوال بود. ادعای بزرگان قوم در باب تبار داوودیشان، بیش از آنکه ادعایی جدی برای سلطنتی باشد که رومی‌ها اجازه آن را نمی‌دادند، کوششی بیهوده بود برای این‌که به قدرت خویش مشروعیتی فرهمندانانه بخشند. (می‌دانیم که رومیان علیه مردمی که همانند خانواده عیسی، ادعاهایی داشتند که منجر به امیدهای مسیحایی می‌شد، شدت عمل به خرج می‌دادند).<sup>۱</sup>

با این حال، می‌بینیم که به مرور که تاریخ بزرگان قوم [ناسی‌ها] سپری می‌شد، پیشرفتی حاصل شد که الگوی کهن تفکیک قوا را احیا کرد. حاکم به تدریج بیش از آنکه چهره‌ای دینی باشد، شخصیتی سکولار شد. در روزهای آغازین دوره ناسی‌ها معلوم شده بود که تلفیق نقش آموزگار دینی با نقش اجرایی ممکن است. مثلاً گمیلث دوم، عالمی هدایتگر و در عین حال مدیری توانا بود. آخرین شخصیت بزرگ که هر دو نقش

۱. در روایت هگسیپوس (یوسیبوس؛ تاریخ جامع، ۷: ۳: ۲۰ الی ۷: ۳: ۱۹: ۱) از تعقیب نوادگان پسری یهود به عنوان کسانی که از خانواده داوودند، سخن رفته است. هگسیپوس همچنین از یوسیبوس [تاریخ جامع ۳: ۱۲] نقل می‌کند که وسپاسیان بعد از گرفتن اورشلیم فرمان‌هایی صادر کرد مبنی بر این که باید در جستجوی همه اعضای خانواده داوود بود، به نحوی که هیچ‌یک از افراد قبیله سلطنتی بین یهودیان باقی نماند. - م.

را همزمان داشت، ربی یهودای ناسی بود. بعد از دوره وی، فرد دارنده مقام ناسی، که مقامی موروثی بود، به تدریج در انجام این عمل برجسته ناکام ماند و موقعیت تفکیک قوایش آمد. در جامعه یهود بابل، نیاز به این‌گونه تفکیک از آغاز تشخیص داده شد و صریحاً این امر مورد اذعان قرار گرفت که نمی‌توان از رش گالتوت، رهبر یهودیان تبعیدی که بخش اعظم موضوعات دنیوی را زیر نظر دارد، انتظار درجه‌ای عالی از تعلیم داشت، در حالی که تاج تعلیم به رئیس مدارس عالی «یشیوا» اعطا شده بود. در این‌جا نیز رش گالتوتا، ادعای انتساب به نسل داوود را داشت و ایفای نقش او به عنوان حاکم، [اگرچه حاکمیتی محدود تحت سلطه مسلمانان، که عمدتاً به جمع‌آوری مالیات محدود می‌شد] الگوی تقسیم قوای زمان باستان را منعکس می‌کرد.

به طور کلی، نظام سه تاج بدگمانی شدیدی را در باب فساد ناشی از قدرت نشان می‌دهد. شاه نباید در صدد کسب فرهنگ دینی باشد، چون این امر رنگ و بوی قدرت مرموز و جادویی به حاکمیت او بخشیده و او را در برابر انتقاد، نفوذ ناپذیر و بی‌اعتنا می‌سازد. علت اینکه وظیفه او باید به طور جدی از وظیفه کاهن اعظم تفکیک شود، این است. از سوی دیگر، نقش کاهن اعظم نیز باید منحصر به نقش آیینی بوده، مجاز نباشد که عظمت مقام خویش را بهانه‌ای برای پذیرش مرجعیت اخلاقی قرار دهد؛ مرجعیتی که نباید به گروهی موروثی وابسته باشد، بلکه به وجدان و عقل کل جامعه تعلق دارد و ربی به عنوان شخص غیرکاهن آن را نمایندگی می‌کند.

نبی، که ربی جانشین وی است، باید فارغ از مسئولیت رسمی، یک مشاور و ناصح، نه یک حاکم باشد؛ به گونه‌ای که بتواند به دور از گروه‌های ذی‌نفع قرار گیرد. این نظام همانند همه نظام‌های دیگر، همواره تحت فشار شرایط سرکوب شده، اما قدرت قابل توجهی برای نوسازی و تجدید خود داشت. تداوم آن، در تاریخ دیاسپورا، دوران پراکندگی یهود، و دوره کنیسه فلسطینی در تنش بین ربی و رئیس غیرکاهن مشهود است، نوعی همکاری بین کاهن و غیرکاهن<sup>۱</sup> که توانست مسیرهای پراشویی را پشت سر بگذارد و معرفت ذاتی سنتی از محدودیت‌های قدرت را ارائه دهد.

۱. در ازمنه باستان، مقام ریاست مجمع یا کنیسه طبق عهد جدید (لوقا ۴:۸ و اعمال رسولان ۱۸:۸) و نیز کتیبه‌ها، از جمله کتیبه مربوط به تئودوتوس، شخصی که «کاهن و حاکم کنیسه» نامیده می‌شد و با پرداخت هزینه ساخت کنیسه اعتبار یافته بود، وجود داشته است. ای. پ. سندرس [۱۷۶ ص ۱۹۹۲] بر این اندیشه است که تئودوتوس متخصص دین بود و این ثابت می‌کند که در قرن اول نه تنها حکمای فریسی، بلکه همه کاهنان می‌توانستند به عنوان معلم پذیرفته شوند. اما این برداشتی غلط از وظیفه رئیس مجمع کبیر است. - م.